

MS BW
IVANOW
0110

C.

001621257

110

Majnu'a.
(Sufic)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت مرتضیٰ علی کریم الله به اول حضرت کاویج حسن علی

دوم حضرت کاویج زین العابدین ستم حضرت امام حسن رضی الله عنہ

چهارم حضرت امام حسین رضی الله عنہ پنجم حضرت کمال الدین سرشار

سهم قاضی ابوالمقدّم بنفسم حضرت عبید الله عالم دارالحق صلی الله علیہ وسلم

از کتاب واقف سر یعنی حضرت محمد و میان شواحه مع
خرقه سجاده راه صفایافت سرور لعل معراج از خدا مصطفی
میرد فنی کرده عطا بر خس بصر رسیده از نور فنی از حسن نور فنی
طهر از اولین عجب در زید نور از جبهه عجب سر رسد کون کون او بقطب
چند و کار و نور و طویله فرو در میان هم عجب و در طیف و زبان شد
عبد الله ابو احمد کبر لاهوت زید و عیار و ولوم جسته بهویر حجت
بر که به نیز دلایل اند و نیز معنی نماید قاف قیل

بسم الله الرحمن الرحیم
و لای را چون در برت ایستید خود و بدیدیم از مقام ای مع کبر
تاج بر سر نهادم از ساز و نام دنیا و فنی را بهادش بر سر گرفته یافته و ملاو
از صفات و ذکر کنیم چون که کسم عجب الف را بر سر گرفته که در بر با ختم و نیز فنی
را چون ختم رفته را چون در کلواند ختم جان خود در راه یاد را ختم بخت را
چون که کسم کسم کرده صاف این زبان را چون بیدم دم و سینه و طای
سخت لیکم که ماندم چنان ساز سرک و راه غریزاک سب
اول کلمه ربعت این لا اله الا الله محمد الرسول الله بکم کلمه طریقت است لا اله
الا الله عظمه محمد الرسول الله منوره الله خلفه بکم کلمه حقیقت است
لا اله الا الله منوره الله محمد الرسول الله صفه بهاریم کلمه معرفت است
لا اله الا الله حقا حقا محمد الرسول الله صفای صفا صفا قاف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واورجلان در غایت عجز و نیاز
 این که سر برانداخته اند از این
 التماس و خواهش و تقاضای بسیار
 و این که سر برانداخته اند از این
 التماس و خواهش و تقاضای بسیار
 و این که سر برانداخته اند از این
 التماس و خواهش و تقاضای بسیار

[illegible]

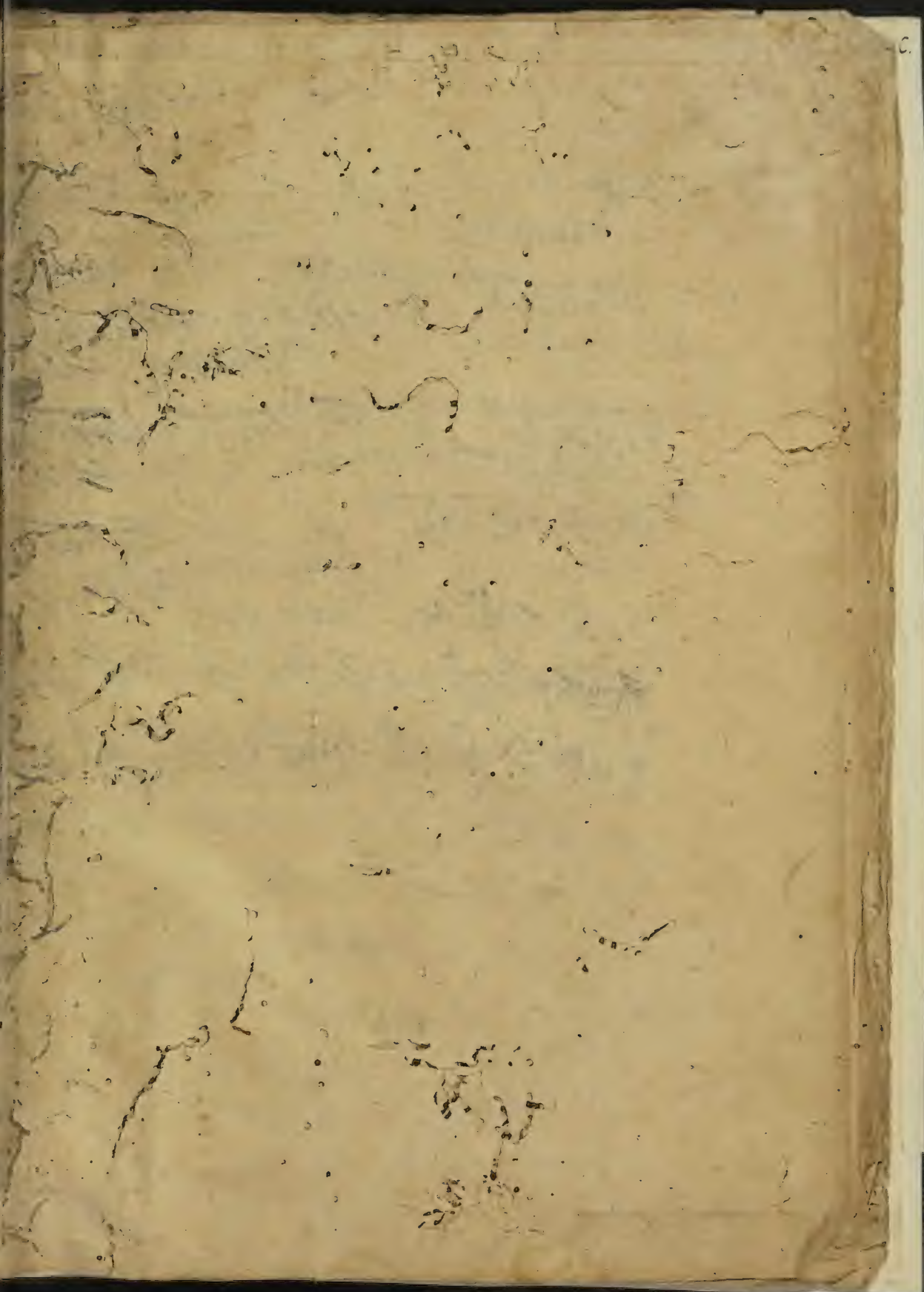
و خرقه سنگی یا راجه ای اختیار کرده هیچ مسجود کرد و خرقه را بر سر اختیار کرد و هیچ ابراهیم
برای اختیار کرد و هیچ احمد و ذوالقادران صوفی اختیار کرد و هیچ محمود و سیاح و خانواده که خیال می کردند
که خورشید موقوف بر خلیفه او و دیوانی و او را دیوانی خلفه خواهد بود و هیچ عیسی که به کسب و کسب
از جمله او نبود و بعضی از آن در دست خرقه ایست بودند که از آنند و نیست بدو و جد و جد و جد و جد
مخدا است که می بودند چون خلافت یافتند ترک خانه کردند و حکومت از خانه جدا کردند و استعد و ریاض
کردند و چشم در ایشان روشن شده بود و از عود و سیاحت تا تحت التراب امید پدید آمد که خواست دیدن آن که
نیز آمد و از دست و در میان آن شد و میگوید (در رسیدن حیات خانوادگی) می بودند و هیچ شتر را
خلفه موقوف کرد و این ابنا و ملوک می رسید و هیچ شتر را می کردند و در آنست خود ترک کردند و زن و پسر
کردند و حیات الدهر می بودند و خود که می کردند و بعد از سیاحت و جهان و در یکی از اینان از علوت
و قتل و ده خانه در ویره می کردند و افطار از آن می کردند و هیچ خانوادگی می بودند و هیچ شتر را
می بودند و در یکی از خانان علی و قاتل و در هیچ شتر را می کردند و در آنست خود ترک کردند و زن و پسر
شد که دام اعظم ابو خیفه کو فی حبس الله علیه بودند و می کردند و هیچ شتر را می کردند و در آنست خود
مجاهد و ریاضت کردند و بعد از هیچ شتر را می کردند و در آنست خود ترک کردند و زن و پسر
شهر خفقان کردند و هیچ شتر را می کردند و در آنست خود ترک کردند و زن و پسر
نمودند و در آنست خود ترک کردند و در آنست خود ترک کردند و زن و پسر
شد که جاسوس بر کرده آورد و گفتی که فرمان شد است و هیچ شتر را
در ویشان بدو سی شتر افطار کنند و لا باکل و لا نیش و لا اینام و هیچ شتر را
فرار کردند و شتر را صفت می کردند و می کردند و در آنست خود ترک کردند و زن و پسر

عبارت بیانی بود هر چه گفتند همان شد و هر که صحبت ناک ایشان میکرد فی
الایه میگویند و ایشان بعد از آنکه در آن روز سال رسید و آمدت حیات در خانه این
مردان که در وطنی هم چند وضوح خبر رسید بفرماندها و بعد از آنکه محرم و مرفعی
او را دید که شما گفتید از جهت آن طعام منع نمیدادند ششم خانواده مذکور
از رویان میروند و خواهند دوام امران کار و رویان از سلطان ابوالحاف
بر کار رویان نفع نمیکند و این امر را بود و در مدخله عبداله حق شده عبداله
بن کف از ابوالحاف تراجم و این در علم بفرمانده و طبل برن تا در مقام
ایستادگان ترا از حد ابر تعالی خواسته ام از آن اعتبار طلب و علم باشند و در روش
نشان که عید و خلیفه باشد مشغول اسرار عظم و ده نام حروف میروند هفتم خانواده
یورطه سیار میروند بکینه بعد از این ابتدای یک خرقه اندامانند و در روش ایشان اینست که کس
نزد کارکنان نشینند و برقصند و در حالی گویند و هر چه برسد خبر و شتر نعمت دانند هر چه برسد از آن
نزد آن و چون و چه اینست ماضع اند و خبر و در بخشش میوزن و کا و دین و فقرا یکسان باشند ششم خانواده
و سیار میروند بکینه بعد از این ابتدای در دو کس هر دو دست برین طریق شیخ نجم الدین کبری
در روش شیخ علاء الدین طوسی هر دو میان خود دوست داشتند و در مجاهده و ریاضت کاندید بودند
افطاری از نمک یکبار یکبار یکبار و باینان چون فی نمک لقمه و یا چهار لقمه میوزن و در نظر ایشان اگر
نعمت بود که نظر میکردند بر آن میسر میسازند بود و بزرگوار است که در این ابوجیب میوزن و در این
خود نیست گویند که غلام بر سر و کار بار نیامده و در مجاهده و در معصود و خود نمک یکبار و در مجاهده

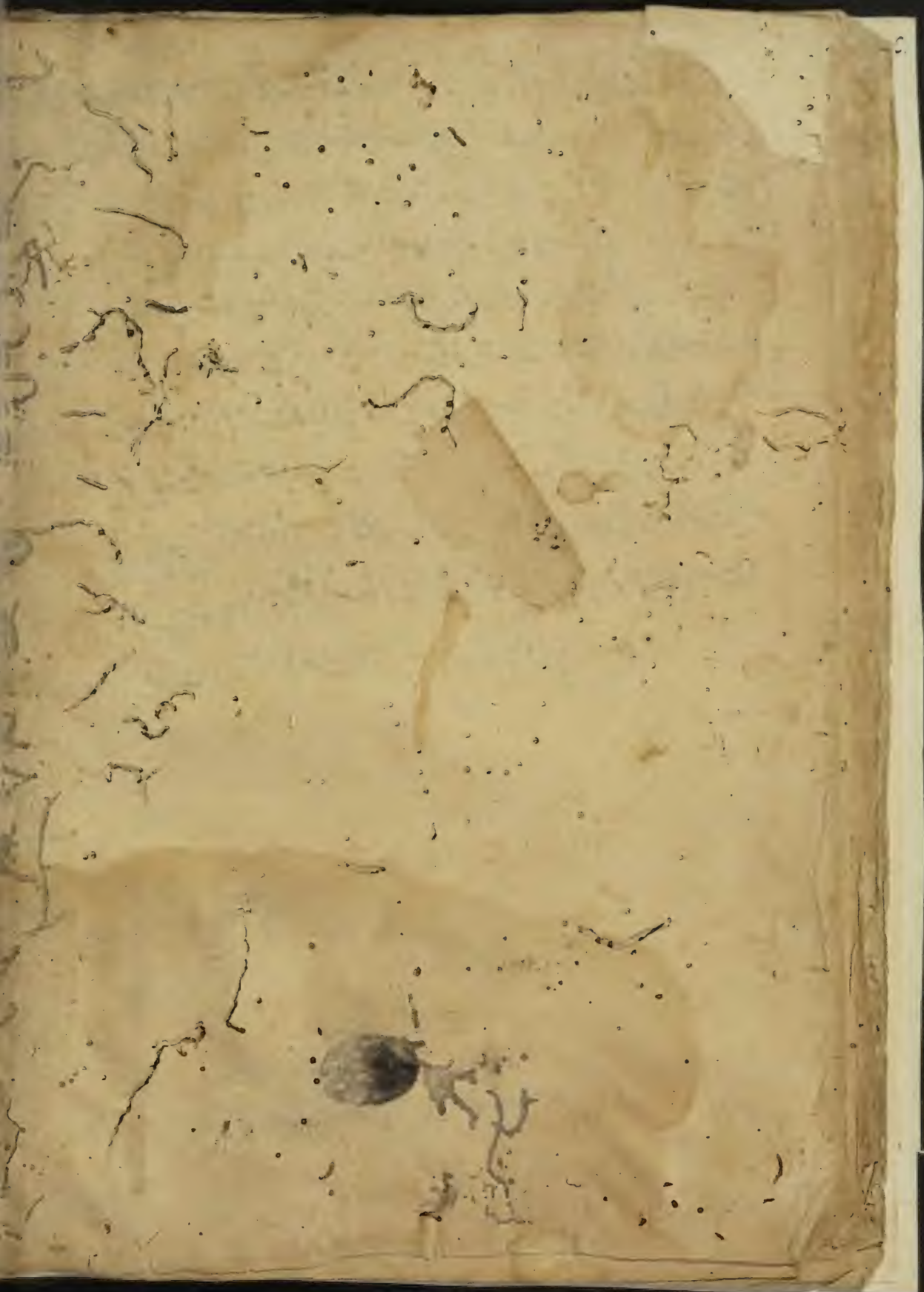
مستند

۲۰

نہیں



و در آن اقل مدت حمل است و اکثر آنست که نه ماه متولد میشود و اگر بیشتر ماه متولد شود بیشتر آنست که نماند و اگر کمتر
و بیشتر آنست که نه ماه متولد میشود و لیکن این که اندک از ماه طبعیت اکثر جنین مشاهده کرده اند و در مدت حمل خون جنین
میشود و یک قسم غذا را جذب میشود و دوم به پستان میرود و سوم باقی ماند که بعد از ولادت بر آنکه که خون نفاذ است و سه غشا
پیدا شده یکی می پوشد که بر وجه در آمده و غذا بدو میرساند و دوم لعیفه که در گرد او که میان این هر دو غشا
پیدا است و سوم می پوشد که این هر دو وقت و جنین را در رحم بر آنست از جهت آنکه غذا را و خون را و قوت
از داخل می کشد و جایه جنین و دفع میشود و جنین از ناف بول می کشد از جهت آنکه محمول او تنگ است و از ناف
امید که در کینیت بخیزد و رحم آنست که بر دو یا نشسته و هر اگر کین دست بر زانو نهاده و بینی او در میان دو
نوبت و دو سر بویاریست و در دست و این هیات بر کین نشسته و بر او آمدن او است چه فرزند که متولد میشود
بر روی مادر آنکه او روی بر آسمان است و مادر است که بخلاف این متولد شود بر روی مادر آنکه بر آنست که بر روی
و احتیاج بعد بسیار میشود و خون کافی نیست و این را احتیاج هوایند میشود و هوایی که جنین است باو
ز آنست که هوا عرق است و الله تعالی اعلم بحیرات الالاء تقلید من ترجم الاطباء



در شرح بعضی از خصوصیات آنست که بدانکه قصبه میگوید از او روده و شریان و عضل و لم سیندر و غشایی
و پوست و شکل او گرد است که میل بدراز دارد و در خارج او پوستی است که او کیش آنست که گویند و لم قصبه گوشت سیندی
برای شد مثل پستان زرد و مساماتست که چون خون بدانجا آید و در آنجا مکت کند مسامات و شود که بان منی است و غشیا
لاوت از صف قصبه که از استخوان و عانه رسته و از آنجا او کشته و خون که بدانجا می آید از او روده است که گفته شده
ت و در بعضی قصبه که از آن ظاهر او کشته است و از رانه کرد و پهن است و در کیش آن مخفی است و جبر است میان قصبه
و جریق اینست که بازگشت او می شود و بازگشت می شود و این را غوغیه می گویند منی که می کشد از این جریق که آید اما قصبه
است از اعصاب او روده و شریان و رباطات و لم و اصل رباط و از استخوان عانه رسته و این رباطات و بویهای
است خالی از رطوبتی هر وقت این بویات بر رخ سودا انتشار دارد که پدید می آید و هر وقت خالی از رطوبت شود و در
این رباطات شعله های بسیار است از عضو که بدین مقدار است و بعضی اعصاب و از عروق می می کشد و این
ساخته است که در بعضی است و بعضی دیگر از جماعت است که لده جماع بدانست و در کسب جریق است یکی جریق بول دوم
جریق منی جریق رطوبت از قصبه که در بعضی مردم بعد از بول آید و انتشار دارد که از رطوبت و احساسی از
است و غوغیه که با غوغیه می شود و از جگر است و شست طبیعت آن بواسطه کرده است و پیشی آنست که اصل این نیز از دل
است و غوغیه که در کیش است که منی را که ماده فرزند است بر جم رساند و در آنجا فرزند حاصل شود و تا نسل منقطع نشود و تمام
صفا که با اعضا و دیگر زمان است که آن رحم است ذکر این مناسب است و در شرح رحم بدانکه هر یک از شریان و او روده

غنیایات و لم و رباطات و محل او میان معده و قصبه است و متشابه است چنانچه معده و قصبه طرف مهر است
صحنه در رحم در کیش او حنانه و آبش می گویند بر رباطها بر هم بسته و اصل رباطها بر مهر است و اتفاق
لم شده و شکل رحم چون شکل ذکر است و در جوان مگر آنکه رحم چون شود که بازگشته است و در ظاهر و بر وقت و در مخفی و
در و آن چنانست که گزونی رحم چون ذکر و اصل آن خود قصبه و قصبه آن زمان چون قصبه آن مردان
از رحم از روده و پانیا ناست ماضی و کورن رحم از مندرج است و در از روده رحم از شریان است
نوع صافه او کم نیست و از روده آنست زیاد و غنی است و او عینه از زمان از قصبه بطرف تنگانه میل کرده

سوار از آنجا باز میسرور کند و رحم کرده می از آنجا بچشم در آید و هر رحم عصبانیت ازین جهت است که در وقت
هر چند جنین بکمان می شود و رحم کشا ده می شود و شعبه از عصب و باغی متصل رحم است و فشار است که در میان رحم ازین
ورم و دو طبقه دارد و داخل از زرق و در هم پافته شده و درست است تا منی را فکها را و ازین جهت است که اگر ملایم
رحم پیدا می شود و مانع عمل می شود و در سر تاریقی آن مفاد است که آنرا رحم گویند و غشای که جنین و رانی
در آن قرار میگیرد و درم ملت از نفوس است فایده خارج او عصبانیت و کول رحم خفایا و ویلیفات
و عرضی و و را بهیت جهت جذبت می و انفسا که آن دو نوع جنین و فایده رحم است که هر دو نوعی و رانی
در آن قرار میگیرد و مثل منقطع نکود و در تگون جنین چون تشیع اعضا تر است که در او این و
منه و رحم است که اگر کیفیت تولد جنین را ذکر کنند مناسب است بدانکه منی هر دو که قوت عقاده در دست خنجر میاید
زن که قوت منعقد در دست مثل شیر که پیر ازین هر دو حاصل می شود و بشرط آنکه این هر دو منی قابل باشند و کینه
نداشته باشند که مانع بعد از تولد جنین و رحم نیز سلامت و پاک بماند که هر یک اینها را اگر نقصان باشد مانع تولد جنین
چنانکه در علم طب بیان کرده اند چون این دو بدن شرط درم قرار گیرند و اعتراض حاصل شود مثل کبی شود و درین
بجای اعضا تر است بعد از تولد اول کدام متکون می شود و مقدم کتاب کرده اند و آن بیش از روز و غالب است
روز تمام شود و دریندت قوت در و تصرف کنه می مد و رحم و در غیر این بعد و رحم است و بعد از این متکون میسرور و
شود و این به روز تمام شود که هر دو نه رو به یکدیگر ازین یک روز کم و زیاد و کاهیر یک بعد ازین مدت شبی روزی
که آنرا علقه گویند و این مجموع پانزده روز باشد و بعد ازین بد و از ده روز این علقه گوشت می شود و پاره پاره است
صدا می شود و دل و بزرگ و مانع از هم یکدیگر میسرورند و این مصنفه گویند که مجموع ایام است و هفت روز یا نه روز
روز کم و زیاد و جنین بعد ازین مدت نه روز را اگر در دست از پیلو صا می شود و تا چهار روز دیگر و این مجموع
چهار روز است که از چهار روز دیگر و در روزی که بیست روز بدین محل رسد و درین ایام ذکری و در روز
کو و و اعضای اضافی تمام و صورتی و تقدس روح حیوانی نایض کو و و در
مذکوره و در ذکری و باطله و در این ایام بعد از این ایام متکون میسرورند و جنین کاه است که بیش

بدانکه و انب تن خواندن قرآن تجوید که عبارت از دادن حرفهاست حتی آن خروف و فصل لازم
 است بر هر که خواند زیرا که قرآن تجوید نازل شده و همچنین از آن حضرت بوساطت اساتذۀ ثقه ما رسیده
 پس اگر آن آیه باشد و ناخواندیش اولیست از خواندن آن چنانکه در شرح مذکور میشود و چیزی آورده
 اگر چه خطای آنکه نماز فسخ عین و خطا کردن بعضی جای از تجوید و سخت کرده نماز جایز و مستحب است اندام برک
 امامت انجمن کس آلوده اند و معلوم نیست که معنی خطا و زله فعلی شایسته اختیار از کس دانای
 آن باشد عداوت شدن است ناانکه چیزی را که نداند از خطا و زله گویم چنانکه در وسیله السعدی است
 سبب معتبر است آورده که در ادای حروف و رعایت قواعد و آتی عاجز باشد بر و لازم است که
 باقی عمر در شب و روز تعلیم آن بکوشد و الا نمازش جایز نیست کما فی فتح القدر المعروف بابین الامام شیخ
 البدایه و غیره از چون تلاوت قرآن نقل است و اکوائی آن فرض است و روایتیست که فرض را برای
 نقل بر کند چنانکه در فتاوی بکیر آورده است و ادای عبارت از گرفتن قواعد قرآنی است از استادان
 ما هر کما فی القای الاصحاح شرح المقتدر للشیخ الامام محمد بن الجزیری رحمه الله و الاقارنی قرآن آثم و داخل حد
 بر صحت علیه السلام رب الی القرآن و القرآن یلعنه می شود چنانکه در شرح مقدمه ابن المصنف آورده
 است هر که از این نقل خود را مردم سازد که سبب لعنت است چنانکه امام احمد بن حنبل بر ابی عبد الله و جواب
 که با خدا یا چه باشد که سبب لعنت تو توان کرد و کاشد که کلام من ای احمد بن حنبل که در یاری
 با هم یا فهم حکم شد که فهم و با هم چنانکه در اجراء العلوم آورده است و نیز اگر قرآن استاده و نماز
 بمقابله بیرون و کینه عطا میشود و اگر نوشته بخواند چنانکه در غیر نماز یا که با وضو بخواند نیست و هیچ
 و بی وضو نه نیست کما فی کثر العباد و انواید دیگر که بعضی از آن در بیاض این سال نوشته شده

[illegible]

[illegible]

آواز که ضعیف باشد یا یک نوبت در حرکت دادن ایستادگی نماید و سر زبان کوی که در کف نشسته و در
از آن کند و حرکت دادن یای ایستادگی در وقت نرم خواندن و در نشسته میماند و آواز نیز نیارد
کنند و گوید که نشسته ایستادگی حرکت ایستادگی را ضعیف تر گوید و حرکت دادن نوبت نوبت و بر کف ایستادگی
وقف و دست نیارد و حرکت نوبت و حرکت و ایستادگی هر دو را کشاده تر گوید تا هر دو حرف از زنجیر خوشتر گوید
و ایستادگی در میان گوید که اول استعین نگوید و حرکت کافی را ضعیف تر گوید و حرکت دادن مستعین را ایستادگی
گوید که نشسته و تا مستعین را کشاده تر گوید و حرکت عین نیارد و در اعراض دادن نوبت مستعین را کشاده
کنند و اشیا حرکتی استعین بلا صوت و لا یخبر به الاما حجاب است که سر زبان بداند که حرکت نوبت و لا یخبر به
سبب و لهذا بعد از آن با عواب اشاره کند اما الصراط المستقیم در حرکت دادن الف زخمه ان را بر می دارد
و درین تراکت ده تراکت و نشسته ایستادگی که نوبت او حرکت کند و در حرکت دادن نوبت ایستادگی نیارد
درین را باز کند چنانکه نشسته را معلوم شود و الف استعین بسیار است در آن چنانکه ذاقا الشجرة و غیر
آنکه ایما و قال الحمد لله الذی قضی بایده که او از بلند تر کند که اینها را نشسته ایستادگی و در نشسته صراط المستقیم
سبب که تا طار آتا نگوید یعنی اظهار کند و پس هم تراکت است و تا مستقیم را طار نگوید و حرکت او کشاده تر گوید و در
نشسته نیارد و طار آتا نگوید و پس هم تراکت است و در نشسته ایستادگی که نشسته ایستادگی را نشسته نیارد و از
میان حلقه گوید و پس باز کند تا تعلیم نگوید و حرکت تا الف را ضعیف تر گوید و حرکت عین تعلیم او تر گوید
بر تعلیم وقف نکند که اما سجاده و غیره فرموده اند که لا وقف علی علیهم اما انما منصرفاتی که پیش از او است
و ماوراء الله بر تعلیم وقف رواد گفته اند سکون یا غیره را نگوید و در حرکت عین المعنوی نشسته نیارد
و سکون عین را درست گوید و روان تا نشسته نبوده و خدا را خدا گوید ذال و زی و فلی نگوید که پیشتر از
بر آنکه نماز نشسته شود و در تعلیم البسته میم پیدا کند و اعراض المعنوی را از تر گوید و حرکت عین علیهم را
کشاده تر گوید و سکون میم علیهم را درست گوید و اول الفالی را پیدا کرده خوانند و اگر نشسته یک
از برای آنکه هر دو حرف شفوی اند و این بدست و عامه است و مثل اینها در باب رعایت حرف و نشسته
بیان کرده شده است تمام چون نفس در آن معلقه کند و در کشش میم معلقه کند که نزدیک محققان این

[illegible]

الحمد لله الذي جعل العلم والعبادة من أسباب النجاة والهدى والبركة والفضل والرحمة والنعيم والحمد لله الذي جعل العلم والعبادة من أسباب النجاة والهدى والبركة والفضل والرحمة والنعيم والحمد لله الذي جعل العلم والعبادة من أسباب النجاة والهدى والبركة والفضل والرحمة والنعيم

وَأَمَّا

در اقل مدت بلوغ غلام دوازده سال است و اکثر ششده سال و اقل مدت دختر نه سال است و اکثر هفده سال و گوی
در هر دو برابر دوازده سال و غرض از اقل مدت اینست که پیش از حکم بلوغ نمیکند و در اقل سال اختلاف است علامات
بلوغ سه چیز است احتلام یا احوال یا انزال و اگر هیچ علامت ظاهر نشود باید که اگر مدت باشد و علامت بلوغ
و خیر نیز نیست احتلام یا احوال یا حیض و جلد رنگهای خون حیض پنج است سرخ و سیاه و سبز و زرد و خاکستری و رنگ خونی
که سفید باشد داخل نیست که انی شرح و قایم فصل هشتم در بیان کفو و گوی اوب و دختر نیز بالغ را باید کفو
را و وقت بلوغ فتنه تواند کرد و نکاح میزاند و بی اوب شده باشد اختیار فتح دارند و قی که صغیر و صغیره بالغ میشوند
بشرطاتی که متوانند که جدا شوند کفو معتبر است در عجم از راه حرفت و دیانت و مال و حریت و اسلام که انی شرح و قایم
و نیز آنست که کفو نیستند حجام و دباغ و حاکم و خسان و کناس این همه کسب بوب دارند مگر به حبس و کفو اند که انی
حاشیه شرح و قایم فصل نهم در بیان مجلس نکاح صورت مجلس اینست که شخصی رفته تعیین زن بالغ کرده بخصم شود و بگوید
که مرا وکیل میسازی تا از بریدین عمری خاله نکاح کرده بدیم زن بچوب او بگوید که وکیل کردم چون دختر صغیره باشد
ولی خود دعائه شود و یا وکیل سازد و او کلامی زن وی باشد احتیاج قول نیست و نزد زن حضور وکیل شرط نیست بلی
حضور و شرط است و شرایط نکاح بالا ذکر کرده است بعده وکیل آمده بگوید که زینب بنت فلان بن فلان مرا
برای نکاح خود وکیل کرده است که بریدین فلان بن فلان نکاح کرده به بد بعده شاهدان موافق و گوی وکیل
گو ای بد بعده از آن قرار میری کرده نکاح و او بگوید که فلان بن فلان بمقابلت من این قدر فلان بن
فلان را زنی دادی وکیل بگوید او دشمن بعده نکاح بشه خطاب کند که بمقابلت من بگوید مسماة مذکوره را برای من
قول کردی بشه بگوید آری قول کردم و دشمن بعده در بیان هر اقل مرده درم است و زن ده درم را بزرگی نظر کرده است
و ده درم شری زمین سکین شود کان دو تولد معت باشد هفت جوه و هر مگر که زوجین قرار دهند از اصبه بگویند
و شرح ابوالمکارم مذکور است که چیزی که صلاحیت من دارد و هیچ صحیح است با و هر که زن آورده است که درست نکاح می کند
مهر و اگر وقت نکاح ده درم مقرر کردند یا کمتر پس ای آن زن ده درم میرسد سبب طی یا بعد موت و اگر طلاق پیش از طی
و آنست و نصف مهر واجب بدخلوت صحیح از حکم و طی دارد و خلوت صحیح آنست که زن و شوهر در مکان خلوت باشند و آنرا
مهر باشد چنانچه مانع طبیعی و جسمی و شرعی موجود نباشد که انی شرح و قایم و نیز در کفر آورده است اگر وقت نکاح هیچ مهر
نزد نکرد و یا نخواست که زن را بکند یا میرد و مثل میرد و مهر مثل معتبر است از تقیم پدر زن و قی که را برانند
هر دو زن در جماله و شرف مال و در یک شهر باشند و در یک محله و در یک عقل و در صلاح و هر دو بکر باشند که انی کفر فضل از

وریان عدت عدت طلاق کرده حایه اوجین و غیر حایض را یکینیم ماه عدت وفات کرده را چهار ماه و ده روز و
 را دو ماه و پنج روز و اگر حامله باشد عدت وی وضع حمل است خواه عده طلاق باشد خواه عدت وفات و حیره و غیره در این
 برابر است که اذکر فی اکثر النسخه و قد وقع الفراغ من هذه الرسالة فی تاریخ السادس من شهر جمادی الاول سنه الف و
 سنه الف و تسعين من هجرة النبوة الاحمدية بمطالع الله و سلم افضل الصلوات و اعمل التحيات و آله العجيبین بر محمد و آله و صحبه
 اجمعین

ان الله لا يقبل عمل قاصد ان اذاه اي
 من اذاه حتى واصل الى ارضه من ياتيه
 كطريق على صانع
 عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان اذاه المؤمن الى انفاض سابقه لا يجزيه
 عما يشتهي من الكفيرة واصل الى ذلك في غير اذاه
 فان اذاه ثلث مرات و لا ينفع الا بدخ و القصاص
 من جزا اذاه و نقل من صانع جزا
 قال عليه السلام من قطع اليته قبل القصاص
 كود و دمه و جسد و روح القصاص عدت بالاول
 الصريح و عدت و لم يجره جامع الاحوال

18

23. 11. 95

061
H. 1

[illegible]

[illegible]

DE

[illegible]

صديق الله العلي العظيم ولقد نزل الله من وحى على راسه الشاهد
 في المؤمنين وعليه المتوكلين والجلوس رب العالمين وصلى الله
 على خلة محمد طه اجمعين الطاهرين اللهم صل على محمد بعدد
 القرآن حرفا معروفا وبعدد كل حرف القرآن آية الله
 القرآن خير الماديين واصرف عنا نيكه القرآن العظيم شدة الالهي
 يا خاتم النبيين وسلم ادم الامين

[illegible]

وغيره يوم بتأجيل يوم
من الحجج النبوة عليه افضل الصلوات واكمل التحيات
من اغفر ذنوبه ولصاحبه ولتقارب ولا تغفره بغيره
الذي في الدنيا والآخرة التي الظاهر والباطن والعلاني

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
وعلمنا به ما كنا نجهلون
وخلصنا من النار كما كنا
الذين كنا في ضلال مبين
ثم هدانا لهذا الذي كنا
ناتبعه من قبل فوالله انما
لنكونن له امة ممتنة
والذي هو العزيز الحكيم
انزلنا هذا الكتاب بالقرآن
والعقل والبيان
واستجاب لنا ما كنا
ندعو اليه وما كنا
نعلم الا بما علم الله

[illegible]

دوم در وقت از امام طیبون میآوردند **دلیل**
اعلم موجب از وقتها وقف لازم است و علامت هم است ترک
و شاعت پیدا آمد **دوم** موقوفه خلق است و علامت آن
است و وقت خلق است که ابتدا از پس او صحن باشد از آنکه
اسباب اتصال یافت بود **سوم** موقوفه وقف با بر است
و علامت او آن است و وقت جایز است که در وقت هم دلیل
وصل باشد **دوم** وقف **و چهارم** موقوفه وقف جزا است
و علامت آن آن است و وقت جزا آن باشد که در دلیل وصل
باشد و هم دلیل حق اموال وصل او را و ظاهر باشد **پنجم**
موقوفه مخصوص است و علامت او **و ششم** است و وقت مخصوص است که بیان
در کلام تعلیم باشد از جهت لغو افاله معنی هر یک مستقل
باشد و بنید بنفس است با اگر نفس ناری که فته میشود و وقت کند
که رخصت است اما **فانی** علامت قدس بی بی علماء و قوف **و هفتم**
بنای و بی ایضا و قف که ده اند و اما **و هشتم** علامت که کمال است
بی ای که در کلمه باشد تا به وقت حیوانی باشد هم از جهت علامت
و هم از جهت دلیل بیان کلمه تا به علامت که کمال است
این کلمه تا به و الله اعلم بک و علی

روى عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وآله
أنه اجتمعوا في المسجد وقالوا عيسى بن عبد الله
اجتمع القرآن المجيد في سنة وأريد أن يجزي القرآن
على عدد أيامها فقد كلفوا من أجزاء ثلثين
بأنه عثر في ثلثمائة وستون جزءاً في هذا
القرآن في سنة وقد قسم هذا المصحف الشريف بهذا
وقيل أيضاً أن المأمون رضي الله عنه قال للكاتب
أريد أن اضطلع القرآن في شهر بحيث أن اقرأ في
كل صلاة جزءاً منه فاقسم في القرآن على عدد
صلوات شهر فعد الكسائي إلى أجزاء ثلثين فقسم
كل جزء منها بحجة أجزاء فاقسم القرآن بماية وخمسة
جزاء وكان يتوابع صلاة جزءاً فيقطع في كل
ختمه وقد قسم هذا المصحف الشريف أيضاً بهذه
القسم وهو مقسوم أيضاً بأجزاء ستين
وعلامتها بحروف الجمل وقد تقدم جدول يتوقف
منه جدول الجمل مفيداً بالعددية والله الموفق
والمنتهى وصلواته على محمد وآله أجمعين

ايشان بحمد الله ورحمة جناب اولاده اند كه ما من فرمايش در اين مورد
وجها را به است و نزديك اهل بيته سخن خوار و دوست و ده آيت و از
اسير المؤمنين عليه السلام وجه روايت كرده اند و مذکور اهل كوفه سخن خوار
و دوست و سخن است و الله اعلم بالصواب اليه المرجع والمآب

علامه حروف

الحمايه الن حرفي وثلاثة وعشرون الف واختره وعشرون حرفا وبعدهم
حروفها الحمايه الن حرفي وعشرون الن حرف واما ن حرفا واما ن حرفا واما ن حرفا

عدد كلمات

سبعة وسبعون الفا والاربع مائة وتسعة وتسعون كلمة وبعدهم
كلام القرآن سبع وسبعون الن كلمة والاربع مائة وست وتسعون حرفا والله اعلم

تقسيم نافع الحروف من حروف المعاني

| | | |
|-----------------|--------------------|--------------------------------|
| الحركات | ثمانية واربعون الن | وثمان مائة واثنان وثمانون حرفا |
| الساكنات | احد عشرة الن | واحد مائة وتسعة وتسعون حرفا |
| التشديد | عشرة آلاف | واما ن حرفا وست وتسعون حرفا |
| المعاني | ثلثة آلاف | واما ن حرفا وثلث وتسعون حرفا |
| الساكنات | ثلثة آلاف | وسبع مائة وثلثة وتسعون حرفا |

[illegible]

[illegible]

علاء الدین

الربع عشر جملة سبعة منها فريضة في الرعد وفي الخلق وفي تبارك الله
وفي الحج وفي القرآن وفي المنزل وفيهم ضلكت ولك منها واجبة
في المعاش وفي مريم وفي ذم والبيعة منها سنة في النعم وفي ١٥١
السما الشقت وفي الفوار باسم قبل وفي الخلق خمسة دينارون
فوز

فضل در عهد کج و سوره بجان بود
عج زمان آمد دیکه حواسم
و بجز سوره تا عارفم صلوات
عالم افشید از این زمان بلی
بلوح الخط فی الفطاسم
و کاتب دیم فی التراب
فوتی بلای خط و برب نه از دفتر
نرم کرم و نرم و کرم نه از کاتب

فونست سها مذوات
نشا نضف جفونی

في الحديث في الرواية من الثقات **دعيتي** وثانوف سورة مائيل
بالمدينة قال علي بن الحسين وأول ما نزل بالمدينة سورة البقرة ثم
الأنفال الأولى بأبها الفجر **حج الله** ثم آل عمران ثم الأحزاب ثم الممتحنة
ثم سورة النساء ثم إذا نزلت ثم الحديد ثم سورة محمد صلى الله عليه وسلم
ثم الحديد ثم سورة الرحمن جل جلاله ثم هل أتىكم العلم الطلقة ثم لم يكن
ثم الحشر ثم إذا جاء نصر الله ثم النور ثم الحج غير قوله وإذا أرسلناك
من رسولنا لا فروعهم ثم المنافقون غير قوله يخرج جن من على عنهن إلا أن
فانما نزلت بالمثل ثم الجاثية ثم الحجرات ثم التوبة ثم الصف
ثم الجمعة ثم الضحى ثم النسخ ثم التوبة ثم المائدة قال منهم من يبيتهم
المائدة على التوبة وقد أاء التوبة عليه السلام في خطبة يوم الجمعة الواو
وقال بأبها الناس أن آخر القرآن نزولا سورة الأيوام فاحملوا
حلالها واحذروا حرامها فهذا ترتيب ما نزل بالمدينة واختلفوا
في ذلك للمنفذين فقال ابن عباس رضي الله عنهما وقالوا لا ينزل
بمدينة قال قتادة الترتيب المدينة وقال الباقون مكة فجمع ما نزل
خاص وثانوف سورة **ومعه** ما نزل بالمدينة تسع وعشرون
سورة على اختلاف الروايات بهذا الترتيب
والله أعلم بالصواب

يُنْتَهِي بِهَذَا الْقَوْلِ وَنَسَاؤُهَا فِي تَوْضِيحِهَا

24 2805

